

تعزیف خاطرهاش، اظهار کرد: «من هم مثل مهندس داعی دلگیرم از این که خوبی‌ها امروز در جمع ما حاضر نشده‌اند. صحبتی به زبان ساده بیان شد و بین آن حرف‌هایی رده شد که کاش همکاران امروز من، بودند تا می‌شنیدند».

وی که دیگر نتوانست بعض خود را کنترل کند، با صدایی گریه‌آور گفت: «کاش بودند، این خوف‌ها را می‌شنیدند. واقعاً ما می‌دانیم مهندس ترابی و داعی، برای برگزاری این نشست، چقدر تلاش کردند. چند ماه قبل تا همین امروز، بارها با ما تماس گرفتند و برای این کار، تلاش می‌کنند».

در شهر بابک هستم».

بازنیستگان مس در شهریاک هستم.  
**بغضی که ترکید**  
 گفته‌های احمدیان به اینجا که رسید،  
 محبی کرمانی، از محمدمرضا نصیبپور و جواد  
 سالاری و علی عطار یاد کرد و گفت: «آقای  
 نصیبپور در زمان جنگ، ناهار، مدتی ماست و  
 کشمش به مامی داد. او ایل جنگ بود. موجودی  
 اتیار برینج روغن و گوشت مارقت برای جبهه  
 داوطلبانه هم این انفاق افتاد و نصیبپور  
 آن زمان ریس رفاه بود. جریان ابدوغ خیار  
 خوردن‌ها برمنی گشت به آن قضیه. کاش آقایان

خبری نداشتم. زنگ زندن که خبری از برادرت نیست، به طرف اصفهان حرکت کرد و، روز ۲۱ بهمن ۵۷، به سختی رسیدم اصفهان. شب رسیدم گفتند وارد اصفهان نمی تواند بشوید. یک آشنا پیدا کردیم و شب را ماندیم، فردا صبح هم رفیتم پادگان؛ همه چیز، به هم ریخته بود و هر کسی به حال خودش بود.

مرادی ادامه داد: «دو سه ساعتی سوگوردان شدیم و بعد، راه افتادیم به طرف شهریابک. تا رسیدم دیدیم؛ نوار الله‌اکبر از رادیو پخش شد که فردای آن روز انقلاب پیروز شده بود».

کارشناس اسبق آموزش بود. او گفت: «سال ۵۲ به عنوان سوپریور در پاسگاه زاندارمری سروچشمۀ کار می‌کردم. نایسamanی‌ها را به چشم می‌دیدیم. تلفات انسانی بیش از حد بود. یک ماه، ۴۲ تلفات داشتیم. در محیط کار، اینمنی اصلاً معنی نداشت. شرکت پارسونز جردن اینچا کار می‌کرد، بیش ترین تلفات انسانی را هم پارسونز جردن می‌داد. سال ۵۳ هم در سروچشمۀ استخدام شدم، با آمریکایی‌ها کار می‌کردیم. خاطرمند هست نایسamanی به حدی بود که به کارگران صندلی برای نشستن نمی‌دانند. غذا

وی گفت: «بعد از این، برگشتم سرچش  
سرکار، یک آقای دکتری، ریس بهداری په  
خیلی بدرفتاری با پیغماهی کرد. و وقتی د  
که ما برای تظاهرات رفتیم، توہین کرد  
گفت که دیگر نباید سر کار بیابی». ۲۴  
وی اظهار کرد: «تیم ساعت نشد که، دوست  
سیصد نفر از پیغماهی به طرف بهداری تظاهر  
کردند. وقتی جلوی بهداری رسیدند، مرح  
مهندنس رساور هم بود، من را صدا کرد و گفته  
که اینها آسیبی به دکتر نرسانند. من دکتر ۲۵  
محدودی بایان این که ما نه کسی دستورمان  
ه بود و نه، مرخصی می گرفتیم برای انجام  
کارها خودمان به صورت کاملا خودگوش

محمدی یا بیان این که از مهندس ابوالحسنی  
یادی کنم که ریس تعمیرگاه بود بعد از رفتن  
خارجی‌ها، اظهار کرد: «ما هم کمک ایشان  
می‌کردیم، آن زمان، پجهوهی‌های انجام‌دهنده به فکر  
کار و قابلیت شدید بودند. الان هم جوان‌ها  
بودند همین طور هستند. ماکه نیستیم اما اینطوری که  
می‌شویم الان هم پچه‌ها همین طور هستند».  
وی الفروض: «وقتی رفتیم تعمیرگاه: ۳۲ واپکو و  
هشت تا شاول بود. با چنگ و دندان دستگاه‌ها  
را حفظ می‌کردیم. آنچه که در توان داشتیم،  
به کار بریدیم. مهندس ابوالحسنی از تمام وجود  
خود مایه می‌گذاشت».

وی به بحران سد در ازد ۶۵ هم اشاره و بگرد: «در سیلاب‌هایی که اتفاق می‌افتد، را آب می‌برد. یکبار که من سرپرست شیخ بود، دیدم که مهندس ابوالحسن خلی خ گرفته است. از او پرسیدم که چه اتفاقی افتاد است؟ در جوابیم گفت که: اینجا بمان. من دارمی‌روم؛ اور قت و من، سه چهار روز شبانه‌روز در تعمیرگاه مائدم. مهندس ابوالحسنی هفته تمام، خانه‌اش را ندیده بودند! بحران بود سال ۶۵ همه زحمت کشیدند تا حل آن هم جوان‌های لایقی هستند».

در مس خلق شد

در ادامه می صحبت‌های  
به بحران اذر ۶۵ اشاره  
ماجرا، یک حمامه بود.  
جواد سالاری و نصیبی  
اقای عطار هم اینجا به  
این صنعت هستند و از  
 توفیق حضورشان را  
حمامه تعریف کنند.

وی افزوید: «اقای سالاری دیسک کمر ع  
کرده و دیشب گفت که اگر نیاز باشد، ع  
ماشین می خواهم اما نمی توانم روی صندلی  
جلسه بشنیم»

وی دوباره از آذربایجان گفت محبی کرمانشاهار کرد: «تمام توتل خروجی آب معدن خاک و شن پر شده بود و همین باعث شد خاک ریز زیر نوار نقاله را آب ببرد. در دهنه کالورت، فقط سه کارگر می‌توانست کار کند. این روش، ۱۲۰ روز باز کردن آن، وقت می‌برد سالاری اما مینی لودری که در تغليظ بود او را آنچه به بعد، هوا نبود و لودر نمی‌توانست کند. برای همین هم، راهی پیدا کردند. با پیشوا را به داخل می‌فرستادند. تا رسیدیدم به پیچ که لودر نمی‌پیچید و ... کار ۱۲۰ روزه سه روزه تمام کردند. من روی تخته به گویی کرماتی نوشتم: «کت کالورت واشد». مهندس شیری هم که آن زمان مدیرعامل شرکت به این بیت شعر را خواند: بر این پیکان هم سوز، سازمان ساز / پری از جان باید تا فتشیند از پریز. محبی کرماتی ادامه داد: حمام سال ۶۵ باید در تاریخ می‌نوشته شود. چه اولین بار بود که اراده انسان بر طبیعت پیش شد. ۱۷ درجه زیر صفر، سه شباه روز یخیندگان ۴۰۰ میلیمتر باران، سه شیفت عوض شدند و تنها یک گریدر در اتبار بود که اتفاق نرسید. بود. مرحوم بخششعلی الامارازی روی گریدر بد اتفاق، در جاده برف بارو می‌کرد. به معنای واقعه حمامه خلق شد. امیدواریم می‌رسد هیچ‌گاه از اراده‌ها خلا شد».

انقلاب قاتم

بعد از این، در ادامه‌ی انقلاب اسلامی، ذیبیغ اسبق داروخانه بهداشت گفت. او با بیان این که اوج گرفت، اظهار کرد



سالاری و نصیب بود و عطای اینجا بودند. وی با  
فکن این جمله که در زمان شاه، وقتی یک  
بلت را می‌دادند دست سریاز؛ می‌گفتند این  
اموس توست. اگر زیر فتنگ یکی می‌زدیدم  
خیلی قصه پیچیده بود». او آن گاه از مسعود  
والجود خواست تا از ماجراهای تعریف کند که  
عطای زیر مسلسل سروان شهریاری زده بود.  
والجود شروع به سخن کرد: او البته پیش از

پیروز می‌شود. می‌گفتم چه طوری؟ می‌گفت: حالا می‌بینی و می‌گفت که به تنها کسی که این حرفها را می‌زنم، تو هستی». وی ادامه داد: «اول مهرماه ۵۷ آدم در مس؛ استخدام شدم. ما در کارگری زنی بودیم که پچه‌ها همه عکس‌های شاه را شکستند و بیرون ریختند. بعد مم که جنگ بود و به چیزه رفتیم و باز برگشتم، ۱۵ سال هم مسؤول کانون او از شهید عابدیتی یاد و اظهار کرد: «همه ما، آنچه انجام دادیم، وظیفه‌مان بوده است اما، دوست داریم جوان‌ها قدر آنچه که هست را بدانند».

می‌گرفتند روی پا می‌ایستادند. قاشق و چنگال به کارگران ایرانی نمی‌دادند؛ عده‌ای از جان خود مایه گذاشتند تا این صنعت به حرکت دریابد». وی افروزد: «من سال ۵۷ تهران بودم و آنجا با بچه‌های اقلایی اسلامیه پخش می‌کردیم شعارها را دستنویس می‌نوشتم، شور و شوق در همه اقتدار جامعه بود. آن زمان، برادری داشتم اصفهان سربازی می‌رفت. مدت‌ها از او به مسجد می‌برم؛ همین اتفاق افتاد. دکتر عکس‌های شاه که در انداش بود، جلوی بجهه شکست و در مسجد گفت که من خودم انتقامی هستم و ...».